

باسمه تعالی

- ۲ **اوامر**
- ۲ **تعبدی و توصلی**
- ۲ **تقابل اطلاق و تقييد**
- ۲ **دوران غرض در اطلاق یا تقييد**
- ۲ **شخصی نبودن تلازم استحاله تقييد و استحاله اطلاق و نقد آن**
- ۳ **ادعای مرحوم نائینی، عدم مقسمیت اطلاق نسبت به انقسامات ثانویه**
- ۳ **جمع بندی مبانی تقابل تقييد و اطلاق در مقام ثبوت**
- ۳ **اقریبیت تقابل عدم و ملکه به ارتکاز در مقام ثبوت**
- ۴ **تعین تقابل تقييد و اطلاق در ملکه و عدم**
- ۴ **خلاصه اقوال در رابطه با تقابل اطلاق و تقييد**
- ۵ **بحث اثباتی: اصل لفظی برای اثبات توصلیت**
- ۵ **عدم صحت تمسک به اطلاق خطابات برای اثبات توصلیت بر مبنای آخوند**
- ۵ **اثبات اصل توصلیت بر مبنای متمم الجعل**

موضوع: تقابل اطلاق و تقييد / تعبدی و توصلی / اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد تقابل اطلاق و تقييد بود. مرحوم خویی فرمودند تقابل اطلاق و تقييد نمی تواند عدم و ملکه باشد. زیرا اولاً اشکالی نسبت به مبنا وجود دارد که عبارت است از این که جعل شارع مهمل باشد، در حالی که معقول نیست. ثانیاً اشکال بنایی وجود دارد. یعنی در بعضی موارد با این که رابطه ملکه و عدم ملکه است ولی با ارتفاع ملکه، عدم منطبق است.

اوامر

تعبدی و توصلی

تقابل اطلاق و تقييد

دوران غرض در اطلاق یا تقييد

بحث در مورد تقابل اطلاق و تقييد بود. مطلبی که باقی مانده است در مورد ادعای مرحوم خوئی است. ایشان فرمود تقابل بین اطلاق و تقييد، تقابل تضاد است که ثالثی ندارند (یعنی اجمال محال نیز وجود ندارد). پس هر گاه تقييد محال شد، اطلاق ضروری است. برخلاف مرحوم نائینی که فرمود اگر تقييد محال شد، اطلاق هم محال است.

شخصی نبودن تلازم استحاله تقييد و استحاله اطلاق و نقد آن

بعد مرحوم خوئی فرمود: بر فرض که تقابل ملکه و عدم باشد باز هم ادعای مرحوم نائینی که فرمود اگر تقييد محال باشد، اطلاق محال است، درست نیست. این که گفته می‌شود اگر تقييد محال شد، اطلاق نیز محال است، شخص یک ذو الملکه، ملاک نیست. بلکه برای عدم ملکه این مطلب کفایت می‌کند که نوع یا جنس و یا صنف ملکه ممکن باشد. شاهد این مطلب، موارد نقضی است که شخص، تقييد را ندارد ولی اطلاق برای آن ضروری است. مثال اول این بود که علم به کنه ذات خداوند محال است ولی جهل به کنه ذات خداوند ضروری است، در حالی که بین علم و جهل ملکه و عدم است ولی در شخص این مورد این گونه نیست.

در این مثال گفته می‌شود که انسان قابلیت دارد که کنه ذات خداوند را بشناسد اما به خاطر خصوصیتی در معلوم این قابلیت به فعلیت نرسیده است. ارتکاز بر این است که عرف قابلیت را در این مورد قائل هستند. اصلاً به نظر مردم این گونه است که می‌توان کنه ذات خداوند را شناخت. نظیر این مطلب این است که قدرت خداوند بی نهایت است و بر هر چیزی قدرت دارد اما در بعضی موارد قابلیت وجود ندارد، ولی ضرری به قدرت بی نهایت خداوند نمی‌رساند. در این جا فاعلیت فاعل مشکلی ندارد بلکه قابلیت قابل مشکل دارد.

مثال دیگری که مرحوم خوئی مطرح کردند این بود که انسان قابلیت طیران ندارد، ولی صحیح است که گفته شود عاجز از طیران است، در حالی که عجز و قدرت از نوع عدم و ملکه است. به نظر ما انسان قابلیت پرواز دارد ولی خداوند به او بال

نداده است که پرواز کند. بالضروره بين ديوار و انسان در طيران فرقی وجود دارد. البته اگر نگوئيم که انسان نیز یک نوع طيران دارد، هر چند که مثل پرندۀ ها نیست.

مثال سومی که مرحوم خوئی مطرح کرده است این است که عقرب قابلیت بصر را نداده است ولی به او اعمی گفته می شود. در حالی که بين عمی و بصر عدم و ملکه است. به نظر ما این مثال هم اشکال دارد بين خلقت و قابلیت تفاوت وجود دارد. عقرب قابلیت بصر را دارد هر چند که خداوند بنا بر مصالحی به عقرب بینایی عطا نفرموده است.

نتیجه: باید موردی (شانیت شخصیه) بررسی شود که اگر در موردی تقييد شانیت وجود نداشته باشد، اطلاق نیز معنا ندارد.

ادعای مرحوم نائینی، عدم مقسمیت اطلاق نسبت به انقسامات ثانویه

این که مرحوم آقای خوئی به این روش به مرحوم نائینی اشکال کرده است، ربطی به کلام مرحوم نائینی ندارد. ایشان اصلاً به آن قاعده تمسک نمی کنند. ادعای ایشان این نیست که تقابل بين اطلاق و تقييد عدم و ملکه است، بعد آن را تطبیق کند بر این که اگر تقييد عمل به قصد امر محال شد، اطلاق عمل به قصد امر محال است، تا بعد مرحوم خوئی اشکال کند و بگوید این قاعده صنفی است و اشکالات نقضی وارد کند.

مرحوم نائینی که در محل کلام می گوید اطلاق محال است، این گونه شروع می کند که اطلاق معنائش مقسمیت است. یعنی چیزی را مقسم قیود قرار دهد، و بعد آن قیود را رفض کند. پس مقسمیت نسبت به انقسامات ثانویه معنا ندارد. زیرا انقسامات ثانویه بعد از جعل است و تا جعل صورت نگیرد اقسام محقق نشده است. بعد از این مطلب، تفریع کرده است که وقتی تقييد محال شد (یعنی انقسامات ثانویه است) پس اطلاق نیز محال است. در این جا از قاعده کمک نگرفته است بلکه قاعده استحاله تقييد و اطلاق متفرع بر این مدعای مرحوم نائینی است. نه این که استحاله اطلاق را متفرع بر استحاله تقييد کرده باشد تا مرحوم خوئی اشکال وارد کند. لذا هر چند که تقابل بين اطلاق و تقييد تضاد باشد ولی باز هم مقسمیت محال است.

جمع بندی مبانی تقابل تقييد و اطلاق در مقام ثبوت

اقربیت تقابل عدم و ملکه به ارتکاز در مقام ثبوت

ادعای مرحوم نائینی به ارتکاز نزدیکتر است. یعنی چیزی که وجود دارد لحاظ طبیعت و عدم اخذ قید است. پس با این بیان ادعای مرحوم خوئی ناتمام است و از طرفی قضیه مقسمیت نیز ناتمام بود و با لحاظ، مشکل حل می شد. پس دلیل مرحوم نائینی نیز ناتمام است.

تعیّن تقابل تقييد و اطلاق در ملكه و عدم

حال كه اطلاق لحاظ عدم قيد است و سريان لحاظ نشده است. ممكن است گفته شود كه اين بيان با سلب و ايجاب نيز سازگاري دارد. پس از كجا بحث شانیت مطرح می‌شود؟ مرحوم نائینی بحث شانیت را از راه مقسمیت حل كرد كه مقبول واقع نشد. اما باید گفته شود این كه اطلاق مجرد عدم قيد نیست، بلكه باید شانیت تقييد را داشته باشد، جای بحث ندارد. منبه این مطلب این است كه اطلاق نسبت به عوارضی است كه بتواند از خصوصیات طبیعت باشد. مثلاً اعتق رقبه اطلاق دارد یعنی رقبه شانیت تقييد به مومنه و كافره را دارد اما نسبت به باران آمدن اطلاق ندارد چون باران آمدن از خصوصیات رقبه نیست. نظیر دیوار نسبت به بصر. منبه دیگر این است كه اگر گفتیم اهماًل در جعل ممكن است به دست می‌آید كه نمی‌تواند رابطه اطلاق و تقييد، سلب و ايجاب باشد. زیرا سلب و ايجاب ارتفاعشان محال است در حالی كه امکان اهماًل، موجب می‌شود كه سلب و ايجاب ارتفاعشان محال نباشد. پس با امکان اهماًل، منبهی دیگر بر تعین تقابل ملكه و عدم ملكه حاصل می‌شود.

خلاصه اقوال در رابطه با تقابل اطلاق و تقييد

با تتبع در كلمات مرحوم آخوند ما مطلبی از ایشان نیافتیم كه از حیث ثبوت رابطه اطلاق و تقييد را بحث کرده باشند. شاید نظرشان این بوده است كه مهم مقام اثبات است و اگر این مقام حل شود تكلیف مساله روشن می‌شود. اما ما به این مناسبت وارد بحث از حیث ثبوت شدیم كه تقابل بین اطلاق و تقييد چیست؟

- ۱- بعضی قائل به سلب و ايجاب هستند. به نظر مرحوم اصفهانی قائل به سلب و ايجاب باشد.
- ۲- بعضی قائل به تضاد لا ثالث لهما هستند، از این باب كه اهماًل را معقول نمی‌دانند.
- ۳- ما نیز گفتیم رابطه آنها تضاد است به این معنا كه تقييد، لحاظ خصوصیت است و اطلاق، لحاظ جامع است و هر دو امر وجودی هستند و اهماًل هم نامعقول است.^۱
- ۴- حال اگر کسی اهماًل را قبول كرد قائل به متضادانی هستند كه ثالث برای آنها وجود دارد.
- ۵- مرحوم نائینی فرموده است كه رابطه آنها عدم و ملكه است. یعنی تقييد همان اخذ قيد است و اطلاق عدم اخذ قيد در جایی كه شانیت برای اخذ قيد داشته باشد.

^۱ البته بعداً استاد فرمودند: عرض كردیم فرمایش مرحوم نائینی به ارتكاز نزدیک تر است. وقتی ما مطلق جعل می‌کنیم در وقت اطلاق، تفصیل جامع در ذهن ما نیست. آنچه هست طبیعت هست و عدم اخذ قيد. ما گفتیم ارتكازاً اینگونه است و با این بیان فرمایش مرحوم آقای خویی را گفتیم نا تمام است.

بحث اثباتی: اصل لفظی برای اثبات توصلیت

عدم صحت تمسک به اطلاق خطابات برای اثبات توصلیت بر مبنای آخوند

محل کلام این است که ادله لفظیه اطلاق دارند یا نه؟ اگر اطلاق داشته باشند موجب اثبات توصلیت می‌شود. بنا بر این که تقييد متعلق به قصد امر و جامع و هر نحوی، محال باشد، تمسک به اطلاق مجال ندارد و ادعای مرحوم آخوند صحیح است. زیرا وقتی تقييد امکان ندارد، گذاشتن اطلاق بر گردن مولا درست نیست.

اثبات اصل توصلیت بر مبنای متمم الجعل

بر مسلک مرحوم نائینی که متمم الجعل است اصل بر توصلیت است. زیرا تعبدیت نیاز به متمم الجعل دارد. اگر مولا متمم الجعل را نیاورد، کشف می‌شود که متعلق امر مطلق است.

ان قلت: اصل توصلیت طبق متمم الجعل خلاف مبنا مرحوم نائینی است. زیرا جعل اول که مهمل است پس معنا ندارد که اگر متمم الجعل نبود پس مطلق است. این مطلب در جایی که جایگاه اطلاق مقامی است و اطلاق را ممکن می‌دانند.

قلت: مرحوم نائینی می‌گوید که جعل اول حتما مهمل است و چون قانون ناقص عقلائیت ندارد باید متمم الجعل بیاورد. حال اگر سخن گفت که همان متمم الجعل است. و اگر سکوت کرد، ابراز جعل اطلاق است. نباید تعبیر به کاشف شود بلکه باید گفت سکوت ابراز جعل اطلاق است. پس با این راه به ادعای مشهور می‌رسد.

مرحوم شهید صدر این جواب این اشکال را به گونه ای دیگری توضیح داده است که همان مشی بر طریقه عرف است که در جلسه آینده خواهد آمد.